

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به جوائز السلطان صحبت بود.

و رسیدیم به روایتی که مرحوم صاحب وسائل از کتاب احتجاج طبرسی از این توقیع مبارک، به اصطلاح نقل کرده است. راجع به توقیع صحبتی شد، توقیعاتی که مرحوم حمیری نقل کرده است. دیروز البته چند طریقی که گفتیم یک طریق هم که باز خود شیخ در کتاب غیبت اسم برده، مسئله به اصطلاح جماعة من اصحابنا که املاء حسین بن روح باشد. از آن عبارت شیخ معلوم می شود که املاء، املاء حسین بن روح بوده، جواب را از حضرت گرفتند و احمد بن ابراهیم نوبختی که فعلا الان تطبیقش نکردیم، باید به مصادر بیشتری مراجعه کنیم، ایشان به اصطلاح نوشته، خط ایشان است آن خطی که بین اسأله بوده است.

علی ای حال انصافا شواهدی را که اقامه کردیم بد نبود در به اصطلاح قبولش.

آن وقت عرض کردیم که غیر از این مقداری که آقای صاحب وسائل آوردند، یک مقدار هم مرحوم آقای بروجردی در این جوایز العمال، در این جلد ۲۲ در این چاپی که من دارم از صفحه ۴۰۸، باب ۴۲، از ابواب ما یکتسب، ایشان هم آوردند.

این روایت را دیگر دیدیم به اصطلاح از این کتاب بخوانیم، چون می خواستیم بقیه اش را بخوانیم دیگر آن کتاب را نیاوردیم. آن روایتی را که مانده بود مال توقیع مبارک بود، چون صحبت هایی که شد راجع به توقیع بود، متن را نخواندیم. حالا متعرض متن هم بشویم انشاء الله تعالی.

عرض کنم که ایشان هم در آخر آورده شماره ۳۵ فی کتاب آخر لمحمد بن عبد الله الحمیری و از کتاب غیبت شیخ طوسی هم اینجا ایشان نقل کردند. این سند را هم دیروز نخواندیم یعنی خوانده شد اما نگفتیم، این هم سند دیگری اضافه می شود.

اخبونا جماعة مرحوم شیخ قدس الله سره در کتاب رجالش در کتاب فهرستش گاهی می گوید جماعة، نوشتند آقایانی که بعد آمدند جماعت مرحوم شیخ را اسم بردند. این مشایخ معروف بغداد هستند که ایشان آنها را درک کرده است. مرحوم شیخ مفید هست، مرحوم ابن غضائری پدر هست، حسین بن عبید الله، مرحوم ابن عدون یا ابن الهاشر، احمد بن عبد الواحد هست، یکی دو تا دیگر هم هستند از مجموعه مشایخ ایشان. ایشان غالبا این مشایخ را جایی به کار می برد که از یکی از بزرگانی که در بغداد بودند نقل می کنند.

س: خودشان گفتند جماعت اینها است یا اینکه اینها از

ج: بعضی جاها تصریح دارد، منهم فلان، اینها را تصریح کردند مثل مرحوم آقای بحر العلوم در فواید رجالیه خودشان اسم بردند. عده ای دیگر هم اسم بردند در مباحث رجالی اسم بردند، فهرستی اسم بردند.

س: از کجا فهمیدند؟

ج: عرض کردم بعضی هایش اسم برده شده، و بعضی هایش هم شواهد قطعی بر آن است. بعضی گاهی دو تا اسم برده، سه تا، گاهی می گوید منهم، تعبیر می کند منهم.

اینها مجموعه مشایخ ایشان هستند و این مشایخ را ایشان ذکر می کند غالبا برای نقل از بزرگانی که در بغداد بودند مثل ابن قولویه. البته ایشان اساسا قمی بودند، ساکن بغداد شدند و مشایخ بغداد از ایشان نقل می کنند، مشایخ شیخ طوسی، و همچنین مشایخ نجاشی. اینها مشایخ نجاشی هم هستند اینهایی که اسم بردیم.

یکی دیگر ابن داود به تعبیر من، ابو الحسن ابن داود قمی که این دو روزه هم اسمش را چند بار بردیم. ایشان هم تقریبا هم دوره مرحوم ابن قولویه است. ایشان هم قمی هستند که آمدند ساکن بغداد شدند و مزار هم دارند. عرض کردیم مزار ایشان الان در کتاب تهذیب موجود است. آقایان اگر بخواهند می توانند در جلد شش تهذیب مزار ابن داود را استخراج بکنند. چون ایشان اسم می برد محمد بن احمد بن داود، جلد شش بعد از، متعارف علمای ما بوده که بعد از مسئله حج متعرض عمره بشوند، بعد هم متعرض مزار بشوند. باب زیارات. مرحوم شیخ طوسی هم همین کار را کرده است. در تهذیبشان جلد شش می شود، این ده جلدی، حالا چاپهای بعدی را خبر ندارم.

علی ای حال خبرنا جماعة که واضح هم هست، قرائن پیش ما کاملا واضح است که مجموعه مشایخ بزرگ بغداد هستند که از ایشان نقل کردند در آمدنشان به...

ایشان گفته وجدت بخط احمد بن ابراهیم نوبختی و املاء ابی القاسم حسین بن روح رحمهما الله. البته ایشان هم نوبختی است. علی ظهر کتاب فیه جوابات و مسائل انفذت من قم، از قم آمده بود این را من دیدم. عرض کردم ایشان چون در قم بودند، ایشان در قم دیدند، و نقل می کنند.

بعد ایشان دارد: نسخة الدرج، درج همان به اصطلاح آقا فرمودند طومار، کتابی بوده که می‌پیچانند به اصطلاح، سوالات به صورت ورق ورق نبوده، مثل یک طوماری بوده که نوشته بوده، این نسخه این در سابق رسم بوده، مثلاً می‌گفتند نسخة کذا، این نسخه در اینجا به معنای بعدها شد صورة الخط، صوره می‌نوشتند، صورة ما فی ظهر النسخه، صورة ما فی ظهر الكتاب. این است که الان ما می‌گوییم کپی مثل فتوکپی، به جای اینکه فتوکپی بردارند بچسبانند به اصطلاح ماها می‌نوشتند نسخه یا نسخة الدرج، عبارت این طوری است.

مسائل محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری، اصلاً عنوانش این است: بسم الله الرحمن الرحيم، اطال الله الى آخره. مسئله را پشت سر هم آورده است.

از این عبارت ایشان معلوم می‌شود که جواب‌ها اولاً این سوال و جواب بعد از ۳۰۴ است، چون حسین بن روح از سال ۳۰۴ به بعد، سال ۳۲۴ است یا ۲۶ است، بیست و خرده‌ای ایشان وکیل بودند، وکیل خاص بودند. اینها بعد از ایشان است. و درست هم هست. چون محمد بن عبدالله استاد کلینی است. ایشان هم باید همین ۳۱۰ و اینها، الان وفات ایشان را خبر نداریم دقیقاً.

علی‌ای حال این سند هم سند خوبی است لکن به نحو وجاده است اما به هر حال خوب است دیگر. شیخ طوسی توسط مشایخش از ابن داود که در قم بوده، ابن داود در قم دیده مسائل را که اهل قم نوشتند به ناحیه مقدسه و جوابات آمده است.

و فاصله زیاد ندارد. در یک روایت دیگری که تک روایت بود در کتاب شیخ طوسی، دارد که به اصطلاح ابن داود می‌گوید عن ابیه، از محمد بن عبدالله قال کتبت الی الفقیه، اینجا ابیه ندارد. این چون املاء بوده، یعنی وجاده بوده، دیگر عن ابیه را توش نیاورده، خود ایشان دیدند.

این هم یکی از شواهد دیگر بر قبول روایت که این دو روزه کمی شرح دادیم. انشاء الله کفایت بکند.

از سوالات این بوده عن الرجل من وكلاء الوقف

س: استاد یعنی دو تا روایت است. عن ابیه قرائت و سماع است، بدون ابیه وجاده است؟

ج: شاید، شاید. عن ابیه که بوده به نحو مثلاً حمیری خبر داده به پدر ایشان. ایشان هم نقل کرده برای پسرش. اما اصل نسخه نبوده است. ایشان می‌گوید من اصل نسخه را دیدم. این خود نسخه است. آنجا حکایت کرده که من نوشتم حضرت این طور جواب داد، این طور نوشتم، این طور آمد. این می‌گوید نه من نسخة الدرج، خود درج این طور است، خود درج یعنی همان طوماری که اهل قم نوشته

بودند، عرض کردم کتابی که بسته می شود، پیچیده می شود، نه ورق ورق، در نسخ روایتی که ما داریم راجع به کتاب علی یا کتاب امیر المومنین، در بعضی هایش تعبیرش این است که کتاب، اخراج کتاب قدیم زعم انه، آن ظاهرش این است که دو نسخه از کتاب پیش ائمه علیهم السلام، یکی مثل همین کتابهای ما حالت صفحه و ورق و اینها داشته، در بعضی از توصیفات که ما داریم. یکی هم دارد که ملفوف بود مثل ۰۸:۳۲، مثل ران یک شتر، ظاهرا آن دومی هم درج، آن هم درج بوده است. یعنی آن که از امیرالمومنین (ع) نقل شد، روشن شد؟ آن که از امیر المومنین (ع) به عنوان کتاب علی در روایات ما نقل شده در حقیقت دو تا است. یکی شکل کتابی دارد که احتمالا موارث توش بوده این یکی. یکی شکل پیچیده بوده، چون دارد ۰۸:۵۵ مثل ران شتر. آن احتمالا یا درج بوده، یا مجموعه ای بوده که به هم پیچیدند. چون ما در روایات عامه هم داریم. در روایت سنی ها، من در روایت شیعه ندیدم. عن ام سلمه، که یک روزی که نوبت من بود، پیغمبر (ص) منزل من بودند، علی بن ابیطالب (ع) آمد پوستی، پوست گوسفندی بود، هی سوال می کرد پیغمبر (ص) جواب می دادند، و همه را نوشت تا این پوست پر شد. احتمال دارد که اینها مجموعه پوست هایی بوده که در آن زمان نوشتند و اینها را پیچیده بودند. دیگر صحافی به اصطلاح امروز ما مثل این کتابها نکردند.

غرض آنچه که از امیر المومنین (ع) هم نقل شده دو جور است. و همین تازگی هم عرض کردم الان معظم بلکه شاید بیشتر قرآن هایی که به عنوان عصر اموی الان مطرح است، نمی دانم چهارده تا هیجده تا قرآن، چقدر قرآن است، به عنوان قرآن هایی که تا سال ۱۳۰ هجری، اینها روی پوست گوسفند است اصلا. حتی همین قرآنی که نسبت داده شده که احتمالا زمان رسول الله (ص) نوشته شده سال ۶ و ۷ هجری، این هم پوست گوسفند است. اینهایی که هستند پوست گوسفند هستند.

علی ای حال اما این درج ظاهرا کاغذ بوده اما به صورت طومار مانند بوده است.

کتبت الیه عن الرجل من وكلاء الوقف، یک مشکلی که در اینجا هست، زمان چون اصطلاحات زمانی فرق می کرده، الان کلمه وقف را دقیقا نمی دانیم اینجا مراد از کلمه وقف دقیقا در این روایت چیست؟ در بعضی از روایات دارد که وقف اموالی بوده که مال ائمه بوده در قم. زمین هایی بوده که در اختیار افراد بوده است. این بعید است باشد. حالا وقف، وقف سلطانی بوده، چه بوده، این سوال یک مقداری ابهام دارد.

مستحلا لما فی یده، ظاهرا حالا آن وقف را ندانیم، نکته اش این بوده که مثلا یک قطعه زمین در اختیارش بوده که برای جهاتی مصرف بشود، وقف بوده، لکن این لا ابالی بوده، خودش می خورده کارهایی که می خواسته می کرده است.

لا یرع، این یرع مثل از ماده و رع یرع، ماده و رع، این کم تا حالا مصرف کردیم. گفت کم مصرف می شود بیشتر کلمه و رع مصرف می شود. لا یرع مضارع باب و رع یرع است. عن اخذ ماله، ظاهرا ضمیر ماله به وقف بر می گردد. لا یرع متووع نیست، و رع ندارد. ظاهرا مراد این است. بله، شاید به نظرم این نسخه هم لا یدع باشد.

ربما نزلت فی قریته، واضح شد، قریه همان جایی است که وقف است. در قریه این شخص، و هو فیها او ادخل منزله و قد حضر طعامه فیدعونی الیه، فان لم اكل من طعامه عادانی، اگر نخورم، با من دشمنی می کند. عادا، یعنی معادات دشمنی، و قال فلان لا يستحل ان يأكل من طعامنا، این فلان لا يستحل به نظرم توی وسائل نباشد. یک عبارتی در وسائل اینجا کم دارد.

فهل يجوز لی ان اكل من طعامه و اتصدق بصدقة، احتمال، بله من اتصدق خواندم به نصب خواندم، ظاهرا باید به رفع باشد، و او حالیه است. هل يجوز لی ان اكل من طعامه خیال کردم عطف بر اكل است به نصب خواندم. ان اكل من طعامه و اتصدق بصدقة، به رفع بخوانید چون و او حالیه، اول من و او عاطفه گرفتم. اگر عاطفه باشد خب باید به نصب خوانده بشود. لکن ظاهرا و او حالیه است، در حالی که من صدقه بدهم. اگر این جور باشد به رفع خوانده می شود.

و اتصدق، غذا بخورم به عنوان ما فی الذمه، به عنوان رد مظالم یک صدقه ای بدهم. و اتصدق بصدقة. و کم مقدار الصدقة، حالا بنا بشود آیا به این مقدار کافی است؟ چه مقدار صدقه بدهم؟ و ان اهدا هذا الوکیل هدیة الی رجل آخر، ظاهرا مراد صاحب وسائل از استدلال به حدیث این هدیه باشد؛ چون بحث ما جواز ظلمه است، ظاهرا مرادش این باشد.

هدیة الی رجل آخر، فاهور فیدعونی الی ان انال منها، من هم از آن هدیه بردارم. و انا اعلم ان الوکیل لا یرع عن اخذ ما فی یده، آنچه در اختیارش هست و رع ندارد، تقوا ندارد. فهل علی فیه شیء ان انا نلت منها، ظاهرا ضمیر منها به هدیه بر می گردد، اگر من هم از این هدیه چیزی بردارم آیا بر من هست؟ الجواب ان كان لهذا الرجل مال او معاش غیر ما فی یده او غیر ما فی یده فكل طعامه و اقبل بره و الا فلا.

اگر مال حلالی دارد، یعنی به عبارت آخوندی خود ما، حالا امام فتوای امام، تعبیری که فرمودند تعبیر مقام ولایت است به قول ما، اگر قاعده ید مشکل ندارد جاری بشود. مگر قطع داشته باشید به خلاف. قاعده ید یعنی دارد به شما چیزی می دهد، قاعده ید می گویند به حساب مالک است، ید مراد مالکیت است. یعنی مشکلی در قاعده ید نیست، اموالی که به تو می دهد تصرف بکن، مگر یقین به خلاف باشد. اگر یقین به خلاف باشد جای قاعده ید نیست. ان كان لهذا الرجل مال او معاش، اشاره به این است. اگر که مالی دارد معاش دیگری

دارد، می شود قاعده ید را جاری کرد، قاعده ید را جاری کنید، نشد دیگر یعنی یقین دارید که کلا از این حرام است، نمی شود. این هم روایتی است که مرحوم صاحب وسائل در اینجا آوردند. آقای بروجردی هم آوردند.

عرض کنم که در این روایت که جوائز نیست، هدیه است. مگر همین هدیه را ایشان جایزه فرض کرده باشند. عرض کردم من حالا چون بعد هم می خواهیم روایت را کلا ببینید، یعنی باید مقدمه را عرض بکنم. در بحث جوایز ظالم دو بحث مطرح است. این اشتباه نشود. یک بحث به عنوان کلی که اصلاً این آقا مثلاً خلیفه است، به عنوان خلیفه یک مقداری از بیت المال را غیر متعارف به یک نفر می دهد. مثل این که یک روایت خواندم که معاویه برای امام حسین (ع) یک میلیون درهم سالانه می فرستاد غیر از لباس و ملابس و هدایای دیگر، نقدی اش یک میلیون درهم بود. این یک بحث است. خب طبعاً این بحث در آن یکی تأیید مثلاً سلطان ظالم است، یکی اینکه این بیت المال است، حق ندارد چنین مالی را به دیگران بدهد. صحبت های این جوری. یک بحث اجتماعی است. اصلاً بحث، بحث به قول امروزی ها سیاسی اجتماعی است.

یک بحث سر فرد است، اصلاً این مال ملکش هست، ملکش نیست، اموال دیگر دارد، اموال دیگر ندارد. یک بحث، بحث ملک است. که آقای خویی انشاء الله می خوانیم عبارت ایشان را یا اجمالش را می گوئیم از این راه وارد شدند. یا عمل داریم که این کلش حرام است یا شبهه محصوره است یا شبهه غیر محصوره است. راههایی را که ایشان فرض کردند.

عرض کردیم دو تا عنوان ما داریم. دو بحث است نه یک بحث. این یک نکته در اینجا در نظر بگیرید چون بعد هم می خواهیم یک نظر کلی به روایت بکنیم.

بحث دقت بکنید بحث جوایز ظالم عادتاً آن جایی است که از خلیفه گرفته می شود. از کسی که عنوان امیر المومنین خلیفه اموال سنگینی دستش است، بیت المال دستش است، مال سنگینی را به یک، این عادتاً این است.

بحث دومی که بحث شخصی باشد این در عمال ظلمه می آید. مثلاً یکی از استانداری مثلاً یک ظالمی است. یا مثلاً یکی از کارمندان یک ظالمی است. این اموالی که گرفته اموال حرام است. این وقتی این شخص مطرح می شود اینجا زاویه فردی است اشتباه نشود. متأسفانه صاحب وسائل و در این کتاب این دو تا طائفه روایت را یک جا آوردند. دو جا، دو بحث است. کلمه هدیه و جایزه. یک دفعه من سوالم این است که رفتیم مثلاً پیش این خلیفه ظالم، این یک جایزه داده به مقدار فرض کنید ده میلیون تومان، یا صد میلیون یا یک میلیارد، این از بیت المال داده، این پولی که به من می دهد این ظلم به دیگران است. خب این صحبت این است.

یک دفعه می‌گوییم نه این آقا کارمند اینجاست، این اموالش حرام است، توی حرام دارد، این می‌آید به من هدیه می‌دهد. این دو تا متأسفانه صاحب وسائل هر دو طائفه روایت را در یک باب آورده است. همین کار هم در جامع الاحادیث شده است. این دو باب است. دو باب جداگانه است اشتباه شده است.

آن بحثی را که آقای خویی مطرح فرمودند با این دومی می‌سازد. این هم با دومی می‌سازد. الرجل من وكلاء الوقت، این بحث سر این نیست که این آقا مثلاً امیر المومنین خلیفه است. نه، این یک روستایی است فرض کنید مثلاً حالا چون سوال هم در قم شده، شاید اطراف قم این قریه وقف است، دست شخصی قرار دارد، این شخص لا ابالی است، حرام و حلال را قاطی می‌کند. فرض کنید حق الاجره‌ای که برایش معین کردند، باید ده درصد محصول باشد، سی درصد بر می‌دارد، چهل درصد، در اموالش حلال و حرام قاطی کرده است. من می‌روم خانه این، این جوایز الظلمه نیست. این غیر از آن روایتی است که معاویه برای امام حسین (ع) یک میلیون درهم می‌فرستاد. اصلاً دو زاویه بحث است. متأسفانه صاحب وسائل کل روایت را یک جا آورده، دو تا، این روایت، یکی دو تا روایت باب هم همین طور است. اصلاً مربوط به ما نحن فیه نیست. یعنی نه اینکه مربوط نیست، این در حقیقت دو باب است نه یک باب.

یک باب این است که از یک امیر المومنین خلیفه و اموال فراوان و بیت المال، فرض کنید استاندار است، پول استاندار، چون استانداریها حالا که غالباً دخل و خرجشان معین است بیچاره‌ها، کاری نمی‌توانند بکنند. سابقاً پول در اختیارش بود، مثل یک پادشاهی بود حالا فرض کنید در استان خراسان. می‌توانست تمام فرض کنید از پولی که باید به دیگران بدهد، این برداشت مثلاً زیادی بر می‌داشت.

همین قصه‌ای دارد که ناصر الدین شاه رفت پیش مرحوم حاج ملا هادی سبزواری، می‌گویند حتی به او اصرار کرد ناهارت را با هم بخوریم، ناهار نان خشکی داشت خودش بیچاره زمین داشت خودش کشاورزی می‌کرد، نتوانست ناصر الدین شاه بخورد، گفت که شما شنیدم زمین دارید، گفت بله، گفت چقدر خراج می‌دهد، گفت مثلاً سالی یک تومان، آن زمان خیلی پول بوده، به آن افراد گفت که از ایشان نگیرید، بگویند پول ایشان را نگیرند، از زمین ایشان نگیرند. حاجی گفت نه آقا بگیرند چرا نگیرند، ناصر الدین شاه اصرار کرد نگیرند، ایشان حاجی ملا هادی گفت نه آقا بگیرند، ناصر الدین شاه گفت خب چرا؟، گفت برای اینکه قانون شما این است که اگر از من نگیرند، به همسایه‌ها سرشکن می‌کنند، این طور نیست که مالیات سبزواری کم بشود، آن مالیت باید هزار تومان باشد، یک تومانش مال من است. بقیه‌اش را از این کشاورزهای دیگر می‌گیرند. اگر از من نگیرید این یک تومان هم می‌رود روی آنها. اگر نمی‌گرفتید کلاً مطلبی بود، اما این

سرشکن می شود، از من نمی گیرید از این بیچاره های دیگر می گیرید، این یک تومان من را می روید از بقیه بگیرید، پس بگذار از خود من بگیرید، به این بیچاره ها فشار نیاید.

علی ای حال صحبت این ما نحن فیه عکسش، صحبت این بود که اگر استاندار خراسان بود پول می داد، پولی بود که باید به دیگران می داد.

یک داستان دیگر هم دارد در این کتاب سیاست نامه است کجاست، که هارون یک استانداری در خراسان داشت، این خیلی نمی فرستاد، عزلش کرد یک کس دیگری فرستاد، خیلی، آن وقت ها رسم بر این بود که وقتی مثلا خراج یک منطقه مهم می آمده اعلام می کردند در شهر مثلا، چون خراج را به حالت مثل اینکه ارتش می آید سان می دهد، این طوری می آوردند. انواع اسب و انواع مثلا قاطر و انواع طلاجات و عید و الی آخره... هارون گفت آن استاندار قبلی هم پیش او بایستد، خیلی آوردند، واقعا مالیات خیلی سنگینی از خراسان بود، انواع طلاها و انواع کنیزها و اسب ها و اینها، بعد که تمام شد، هارون رو کرد به استاندار سابق و گفت شما هم که استاندار خراسان بودید، گفت بله، گفت چرا زمان شما اینها نمی آمد؟ اینها زمان شما کجا بود؟ گفت اینها زمان من در خانه صاحبانش بود. جایی نبود. بود، نه اینکه خیال کنید آقا درست کرده، این در خانه صاحبانش بود، این آقا به زور درآورده، فرق ما با ایشان این است. نه اینکه خیال کنید این رفته چیز ابداع کرده، ابداعی نکرده آنجا، خلق ماده نکرده، برداشته از خانه صاحبانشان کشیده به زور بیرون و برای شما فرستاده است.

پس بنابراین یک بحث سر جوایز ظلمه دقت فرمودید؟ یک بحث سر این است. این سنجی که طبیعتش طبیعت ظلم است. یک بحث سر فرد است. آن طبیعتش طبیعت ظلم نیست. حالا وکیل بر وقف است، سهمش ده درصد است، ده درصدش را می گیرد. این طبیعتش طبیعت ظلم نیست. اما این شخص لایع به جای ده درصد، سی درصد می گیرد. روشن شد؟ این طبیعتش، طبیعت ظلم نیست. این سوال فردی است. این همان حرف آقای خویی خوب است، شبهه محصوره و غیر محصوره و اینها. این فردی است. کلمه هدیه را توش دارد، این هدیه، هدیه فردی است. و لذا امام (ع) می خواهد قاعده ید را جاری کند. می گوید این شخص اموال دیگری دارد، پس این پولی که به تو داده شک می کنی، به قاعده ید بگو ملک خودش است. به قاعده ید.

اگر هیچ مالی ندارد فقط همین دزدی هایی است که از وقف می کند، خب این را نمی توانی بگیری. اما اگر مال دیگر دارد اگر شک کردی که از مال حرام است یا مال حلال است، ملک خودش است یا ملک خودش نیست، شما می توانید قاعده ید را جاری کنید، بگویید حکم ملک خودش است، مال خودش است. دقت فرمودید؟

متأسفانه در کتاب مرحوم صاحب وسائل و در اینجا این دو تا با همدیگر خلط شدند. این متن توضیح را دادم. کما اینکه مسئله دیگری که باز در آن... پس اینها دو تا مسئله هستند. یکی طبیعتش ظلم است، یکی طبیعتش ظلم نیست، قصه شخصی است. دقت فرمودید؟ و مسئله دیگری که باز این هم ابتلاء بوده، عرض کردم یکی مسئله کار کردن، کارمند آن دولتها شدن، یکی مسئله اینکه یک فرض کنید مثل امروز ما آنوقت می گفتند عطا، الان می گویند یارانه، شبیه یارانه یک چیز نقدی می دادند، سالانه به افراد می دادند. آیا ما این را بگیریم عطاء خودمان را؟ امام (ع) می فرمود مال بیت المال است، مال آن شخص نیست، آن شخص دارد می دهد، این حقی است که شما در بیت المال دارید بگیرید.

یکی مسئله جوازی است که فرض کنید دستگاه یا امیر المومنین یا آن فرض کنید به اصطلاح استاندار آنجا می داده است. یکی هم اموالی بوده که اینها از مردم به عنوان مالیات و زکات گرفتند، رفتند یک جایی گندم گرفتند می آورند می فروشند، شتر گرفتند، صحبت سر این بود که آیا ما می توانیم اینها را بخریم یا نه؟ آن بذل پول به ازایش است. اینها هر کدام یک نحو است.

خب طبیعتاً در آن هم دو جور است. یک دفعه دولت مثلاً اموالی دارد می گوید مثلاً زکات را جمع کردیم، امسال هر کسی می خواهد بیاید این گندم را بخرد، این گندم زکاتی است که ما جمع کردیم.

فرض در بعضی از روایات ما این است که من می خواهم گندم را بخرم، کسی هم آنجا هست از همان دهاتی یا غیر دهاتی به اصطلاح ما، می گویند آقا اینها را به زور از ما گرفتند دروغ می گویند اینها، زکات نیست به زور گرفتند. سوال می کند می گوید کسی هم نمی شناسی، می گوید این آمده گفته آقا ظلمی، می شود مع ذلک من این را بخرم؟ این باب دیگری است که بعد می آید، در وسائل این باب را گذاشته برای بعد که بعد هم انشاء الله اگر فرصتی شد متعرض این باب می شویم.

پس الان دو تا نکته است در این باب نه یک نکته. یکی اینکه طبیعتش ظلم است، یکی اینکه طبیعتش ظلم نیست، شخص است. قصه شخصی است. آن سوال دیگری است.

یک روایت دیگر هم در کتاب وسائل ایشان نقل کرده بعد از این روایت است. بعد از این روایتی که الان خواندیم، در کتاب وسائل نقل کرده، چون من امروز وسائل نیاوردم، قول دادیم از وسائل اول بخوانیم، این را در این کتاب، در این کتاب جامع الاحادیث به اصطلاح حدیث پنجم باب آورده، در کتاب وسائل آخرین حدیث باب است.

البته بعد از این روایت ایشان یک توضیحی هم صاحب وسائل داده که حالا با توضیحاتی که ما گفتیم مطلب انشاء الله روشن شد.

آن حدیث را از کتاب احمد بن محمد بن عیسی و تعجب هم هست، اینجا خدا رحمتش کند مولف جامع کتاب را به اصطلاح جامع الاحادیث را. آن وقت این نوادر احمد چاپ شده بود، اینجا نوشته وسائل، احتیاج نداشت از وسائل نقل بکند. احمد بن محمد بن عیسی فی نوادره، در وسائل این طور آمده، عن ابیه عن ابی جعفر علیه السلام. عرض کردم راجع به این کتاب نوادر چون خیلی صحبت کردیم دیگر تکرار نمی کنیم. این کتاب یک نسخه خطی در اختیار صاحب وسائل رسیده، حدود تاریخ نسخه ۱۰۷۰ یا ۸۰ است. ایشان هم بعد از هفت سال استتساخ کرده است. همان نسخه الان چاپ شده، این نسخه ای که الان در قم چاپ کردند مرحوم آقای ابطحی قدس الله نفسه. که اصل آن یا تصویرش در کتابخانه آقای حکیم در نجف است. خط صاحب وسائل هم پشت نسخه است که نوشته کتاب النوادر لاحمد. معلوم نیست این یک کتابی است که در قرن یازدهم تقریباً می شود گفت، پیدا شده، خوب هنوز شرح حالش را نمی دانیم. در یکی نوشته بود نوادر احمد، در یکی نوشته بود حسین بن سعید. از آن طرف هم این کسی که از مکه آمد، یک نسخه از فقه الرضا آورد، نصف فقه الرضا همین کتاب است. نصف فقه الرضا اگر آقایان چاپ وسائل مرحوم آقای شیرازی یا آقای ربانی را دارند، در حاشیه این نوشته فقه الرضا صفحه فلان، ایشان وسطهای اوایل کتاب متنبه می شود که چون آن وقت نوادر چاپ نشده بود، خبرش هم نبود زمان ایشان، متنبه می شود که ذیل فقه الرضا نوادر است. لذا هر جا که در کتاب وسائل از نوادر نقل کرده مرحوم آقای ربانی ارجاع داده به فقه الرضا.

عرض کردم آن فقه الرضا هم فقه الرضایی بود که سابق چاپ شده است، این فقه الرضای الان نیست. در فقه الرضای الان نوادر با آن چاپ نشده، روایات باهاش چاپ نشده، تقریباً نصف کتاب نوادر است اصلاً، یعنی همین کتاب حدیث است که قطعاً مال حضرت رضا(ع) نیست دیگر. مثلاً عن ابیه قال عن ابی جعفر اصلاً نمی خورد که مال حضرت رضا(ع) باشد.

علی ای حال کیف ما کان البته این قبل از اینها تنبه پیدا کردند مرحوم حاجی نوری و دیگران دارند که نصف فقه الرضا می خورد به کتاب نوادری که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده است. حالا آن چه بوده حقیقت این کتاب، هنوز هم برای ما روشن نیست. به ذهن می آید بیشتر مال حسین بن سعید باشد، به ذهن خود من می آید بیشتر مال حسین بن سعید باشد.

س: اصل اعتبار کتاب چطور

ج: خب وقتی مولفش مجهول است، آن هم در وجاده، آن هم قرن یازدهم

س: با قرائن می شود تصحیحش کرد؟

ج: با قرائن همان صاحب وسائل همین را گفته، گفته عده‌ای از روایاتش در کتب دیگر، مال روایت احمد آمده. خب حسین هم آمده نمی‌شود تشخیص داد.

س: استاد خود همان نسخه وسائل این است که با چند تا نسخه ۲۶:۵۲ مقابله شده، خود همان نسخه صاحب وسائل خط صاحب وسائل که توش هست

ج: نه همان یک نسخه را نوشته. تاریخ نسخه ۱۰۷۰ یا ۸۰ است. حالا چون برای من تردید پیدا شد.

بعد می‌گویند و کتب هذه النسخه لکن روایاتش موجود در کتب اصحاب، بعد می‌گویند ۱۰۷۷ یا ۸۷ هفت سال بعد از تاریخ آن نسخه ایشان استنساخ کرده، خب ارزش ندارد نسخه سال قرن یازدهم با آن تاریخ ۱۰۷۰ ارزش ندارد.

س: روایت منفرد زیاد دارد؟

ج: طبعا دارد دیگر، یکی همین لا بأس بجوائز السلطان، این جای دیگر نیامده است. حدیث رفع هم آنجا داریم. شش تایی. بعضی‌ها هم آن حدیث را اصح اسانید حدیث آن می‌دانند.

چیزهای دیگر هم دارد چرا. علی‌ای حال مرحوم مجلسی هم که معاصر صاحب وسائل است، این کتاب در اختیارش بوده، ایشان وقتی در بحار از نقل می‌کند، رمزین می‌زند برایش. ین یعنی محتمل است مشترک است بین احمد و بین حسین بن سعید. ایشان مرد می‌داند بین حسین بن سعید و احمد بن محمد بن عیسی. رمز ایشان ین است.

صاحب وسائل هم به عنوان نوادر احمد از آن نقل می‌کند. و از عجایب روزگار استکمال هم نمی‌کند. این هم خیلی عجیب است. یعنی ما موارد زیادی از همین نوادر حدیث داریم که در اختیار صاحب وسائل هم بوده ایشان نیاورده، ایشان اصلا نقل نکرده است. این هم از عجایب است، یکی دیگر از عجایبش این است. که ایشان نقل نکرده از کتاب به طور کامل، از همان نسخه‌ای که در اختیارش بوده است. عن ابیه، حالا می‌گویم تا این صاحب کتاب کی باشد، تا این ابیه را به آن برگردانیم، تا صاحب کتاب کی باشد. اگر واقعا احمد باشد پدرش هم بد نیست، از شخصیت‌های قم است، محمد بن عیسی. ما دو تا محمد بن عیسی تقریبا در این طبقه داریم. کمی طبقه‌شان کمی جلو و عقب دارد. یکی محمد بن عیسی عبیدی است یقطینی که بغداد بوده و قم آمده. یکی هم محمد بن عیسی اشعری پدر احمد. ایشان خیلی توثیق ندارد اما اجمالا بد نیست. خودش و جدش و پدرش و اینها همه از بزرگان قم بودند.

س: حسین بن سعید پدرش از علماء بوده است؟

ج: پدرش نه ایشان نه.

س: پس چه جوری از ایبه بخورد به حسین بن سعید؟

ج: بله، بله.

بعد عرض کنم حضورتان که یک جا هم دارد من یکی دو مورد در همین کتاب دیدم فی کتاب ایبه، تعبیر به کتاب ایبه هم دارد. که نه به احمد می خورد نه به حسین. لذا خود من یک احتمالی دادم که این کتاب یک قطعه از کتاب مدینه العلم صدوق باشد اصلاً. هیچ کدام از اینها نباشد. دیگر شرح این مطالب یک جای دیگر فعلاً جایش اینجا نیست.

علی ای حال اگر ایبه درست باشد و ایبه هم برگردد به احمد، همه اش اگر است، معلوم است نتیجه هم اگر است. و ابی جعفر طبق این قاعده بگوییم خراب هم نشده، ارسال ندارد، ابی جعفر الثانی مراد می شود. حضرت جواد (ع). چون آن که پدرش از او نقل می کند ابو جعفر ثانی است. اما اگر احتمال ارسال باشد، ابی جعفر عند الاطلاق مراد امام باقر (ع) است. علی ای حال

س: استاد اصل کتاب تا چند حدیث قبلش ایبه عن الصادق دارد بعدش می آیم اینجا عن ابی جعفر

ج: پس این ابی جعفر امام باقر (ع) است من چون به اصل مراجعه نکردم.

عرض کردم می دارم می گویم اگر چون خودم مراجعه نکردم، آن اصل هم تازه درست نیست، اگر مراجعه می کردم فایده ای نداشت.

علی ای حال ابی جعفر عند الاطلاق امام باقر (ع) است. طبیعتاً ارسال پیدا می کند. اصلاً مصدر روشن نیست حالا ارسال جای خودش.

قال لا بأس بجوائز السلطان، این لا بأس بجوائز السلطان این به همان قسم اول می خورد. آن که فی ذاته مشکل دارد. متأسفانه این

حدیث هم به لحاظ سندی مشکل دارد.

این احادیثی بود که در کتاب وسائل بود. عرض کنم که قبل از این که حالا ما برویم یک دور کلی به احادیث، بناسد که آن مقداری که

در جامع الاحادیث هم آمده که در وسائل نیست، آنها را هم بخوانیم، بعد نتیجه نهایی.

از جمله روایاتی که ایشان در آورده اند از کتاب دعائم عن ابی جعفر علیه السلام، این هم مرسل است. خب دعائم که وضعش معین است.

انه سئل عن جوائز المتقلبين، متقلبين کسانی هستند که به اصطلاح خودشان به خلافت یا امیر المومنین شدند زورکی، نه با انتخاب مردم، یا به قول آن روزها بیعت یا امروز انتخابات. بدون انتخابات با زور و قلدری و یا به قول امروزی ها کودتا. با کودتا سرکار آمدند. کسانی که متقلبن یعنی بدون، یعنی اشاره به این که این خلفایی که هستند اینها افرادی هستند که بدون بیعت سرکار آمدند.

قال قد كان الحسين و الحسين يقبلان جوائز المتقلبين که مراد در اینجا معاویه است. امام حسن (ع) و امام حسین (ع) عرض کردم سابقا چند تاروایت از کتاب وسائل خواندیم در اینکه امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و بعد حتی در یک روایت داشت که نرخش هم معین کرده بود که خصوص امام حسین (ع) یک میلیون درهم غیر از اموال و هدایای دیگر.

يقبلان جوائز المتقلبين مثل معاویه، ظاهرا یک نسخه دارد جوائز معاویه، باید این درست باشد، مثل که ندارد، غیر از او که کسی نیست دیگر.

س: اصلا به چه عنوانی پرداخت می کرد؟ حق السکوت بوده چه بوده؟

ج: حالا عرض می کنم.

لانهما كانا اهلا لما يصل اليهما من ذلك، ایشان توجیهش این است که اینها امام واقعی بودند، اینها در حقیقت بیت المال است. این مال دقت بکنید این مال جایی است که طبیعتش محل کلام است. دقت کردید؟ نه مال اینکه یک فردی که خودش اموال دارد، اموال درست هم دارد اموال حرام هم دارد. اصلا این موردش آنجاست کلا موردش آنجاست.

وما فی اید المتقلبين عليهم حرام، آن که دست معاویه بوده بر خودش حرام است. و هو للناس واسع، اما در اختیار مردم قرار می گیرد. اذا وصل اليهم فی خیر و اخذوه من حقه، اگر به راه درستی برسد آن درست است. قال جعفر بن محمد و جوائزهم، این روایتی که ما الان که ایشان دارد ما عرض کردیم داریم اما سند واضحی نداشت.

و جوائزهم لمن یخدمهم فی معصية الله حرام عليهم و سحت، اگر به کسانی بدهند که در خدمت آنها هستند حرام است. در اینجا این دو تاروایت هر دو از کتاب دعائم الاسلام است که در میانه های قرن چهارم بوده و توجیهش این است. توجیهش این بوده که مال آنها بوده، دست آنها رسیده، بر خود معاویه و اطرافیانش حرام است، اما بر ائمه عليهم السلام و مردم عادی حلال است.

در بحار از دعوات راوندی نقل می‌کند: سئل الرضا علیه السلام فعلا سند دیگر ندارد این حدیث، عن مال بنی امیه، فقال هل لبنی امیه مال، اصلا اینها مگر مالی داشتند؟ این همان نکته اول است. نکته اول که عنوان کلی.

اینجا از کتاب علل صدوق نقل می‌کند. علل صدوق به حسب طبقه نیم طبقه بعد از دعائم است. یعنی دعائم ۳۶۱ یا ۶۳ است ایشان ۳۸۱ وفاتش است. و كان الحسن و الحسين ابنا علی یاخذان من معاویه الاموال، اموال می‌گرفتند فلا ینفقان من ذلک علی انفسهما، آن تحلیلی که صاحب دعائم کرد این بود که اینها اهل هستند و دست معاویه حرام است، دست اهل بیت (ع) که بیاید حلال است. این تأویل و توجیهی بود که آنجا شده است. اینجا دارد البته این به عنوان حدیث نیست، این توجیه صدوق است. این زمانا معاصر با صاحب دعائم است. ایشان می‌گویند فلا ینفقان من ذلک علی انفسهما، خودشان از این مصرف نمی‌کردند، از این پولی که می‌گرفتند در زندگی شخصی‌شان مصرف نمی‌کردند. و علی عیالهما ما تحمله الدابة فیها، این ما به اصطلاح مای موصوله است، مفعول لا ینفقان، فلا ینفقان علی انفسهم من ذلک ما تحمله، آن مقداری که مثلا اسب به دهانش از علف می‌گیرد، مثلا اسب وقتی یک مقداری علف بر می‌دارد به سرش که می‌خواهد بخورد، چه مقدار علف، ما تحمله الدابة فیها، فیه یعنی دهان، به دهان، فافو فی، به اصطلاح. آن مقداری که حیوان با دهانش علف بر می‌دارد به این مقدار هم به مقداری که یک غذای حیوان می‌شود، حضرت در زندگی شخصی‌شان مصرف نمی‌کردند.

در کتاب مستدرک که این را نقل کرده تحمله الذبابة، به اندازه مگس، ذبابة مگس، یا به قول ما فارسی می‌گوییم به اندازه سر سوزن، سر سوزن، یا به اندازه بال مگس، متعارف ماست یعنی حضرت به اندازه‌ای که البته اینجا بال نیست، به اندازه‌ای که مگس به دهانش می‌گیرد، از بال هم کمتر، به مقداری که مگس به دهانش می‌گیرد، به این مقدار هم یا به مقداری که حیوان یعنی اسب به دهانش می‌گیرد، یا به مقداری که مگس، یا سر سوزن یا به اندازه بال مگس هم حضرت سلام الله علیهما دو حضرت، بر خودشان از آن مال انفاق نمی‌کردند.

این هم یک توجیه. یعنی به عبارت دیگر چون ابن ابی الحدید هم دارد که معاویه دستور داده بود در کوفه کسانی که مثلا دوست داران امیر المومنین (ع) معروف بودند عطای اینها را قطع بکنند. یعنی آن به قول امروزی ما یارانه‌شان را قطع بکنند، آن پول را به اینها ندهند.

س: اینها امور اخلاقی هستند دیگر استاد

ج: کدام یکی؟

س: حضرت که به اندازه مثلا مگس حمل کند استفاده نمی‌کردند

ج: چرا؟

س: روایت داشت دیگر می توانست همه چیز بر عهده

ج: می توانست اما نمی کرد

س: این اخلاقی است دیگر، می خواهد به ما یاد بدهد

ج: و معلوم می شود نصف دیگرش، نصف دیگرش ذکر نشده، روایت دیگر هم دارد، می دادند به این

س: کل بیت المال را اصلا می توانست تصرف کند

ج: می دانم قبول دارم، می توانست اما می خواستند که نشود

حالا اجازه بفرمایید

س: این که نمی دانم چراغ را خاموش می کرد و شمع را خاموش می کرد و اینها، مثلاً وقتی با امام حسن (ع) صحبت می کرد در بعضی

قضایای تاریخی نقل شده، اینها همه حمل بر امور اخلاقی هستند دیگر

ج: نه خلاف ظاهر است.

عرض کنم خدمتان اجازه بفرمایید

س: تصرف نمی توانست بکند؟

ج: بله خب نمی کردند. چون ماها یک کمی خودمان ورع و تقوایمان به هم ریخته است، خیال می کنم آنها هم به هم ریخته بودند، نه

این کار ماها است.

عرض کنم خدمتان که ظاهر این می گویم این عبارت نصفش را گفته، نصف دیگرش را نگفته، ظاهرش این است که حضرت سعی

می کردند این اموال را به کسانی بدهند که محروم شدند. یعنی مراد جدی این روایت این است. می گوید خودشان نمی خوردند به

خانواده شان، به زنشان، به بچه شان، حتی به خرج داخلی خودشان نمی کردند، یعنی می دادند به مومنین، تقسیم می کردند. در حقیقت این

پولی بوده که از بیت المال بوده، اینها به این وسیله از معاویه می گرفتند می رساندند. مراد این روایت این است.

بقیه دیگر وقت تمام شد بقیه اش فردا انشاء الله. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین